

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: و. آئیژ

افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی قسمت آخر

چه میتوان کرد؟

نتیجه اینکه: بزبان ملی دموکراتیک کشور ما در سیطره نیروهای اشغالگر خارجی و نیروهای عقبگرای وابسته به آنهاست. این نیروهای حاکم به وسیله زر و زور و تزویر و در حمایت یکدیگر کشور را زیر سیطره گرفته اند. هیچ یک از آنها به منافع ملی ما عمل نمیکنند، بلکه خصلتاً و عملاً در پی چپاول و غارت آن هستند. هیچ یک از این نیروهای حاکم به دموکراسی باور ندارند و نمی توانند به نیروهای ملی و دموکرات اعتماد و اطمینان کنند. برعکس به شیوه های مختلف جلورشد و تکامل نیروهای ملی و دموکرات را میگیرند. تجربه همین سه سال و اندی نیز این امر را اثبات کرده است. لذا تصور اینکه از حاشیه این حاکمیت به نیروی واقعا ملی و دموکرات چیزی برسد، تصوری واهی و خیال باطلی بیش نیست. و اگر کسی بخواهد نیروی ملی و دموکرات باشد و این نام با ماهیت و عملکردش بخواند، باید به استقلال کشور اعتقاد داشته باشد. چون شرط اول نیروی ملی بودن، اعتقاد به استقلال کشور است، و این امر اتومات به نفی اشغال کشور توسط اجانب منجر میشود. وقتی نیروی ملی طبق ماهیتش استقلال خواه است امپریالیسم اشغالگر کشورش، او را مخل سیطره خود می بیند و در تقابل به آن قرار میگیرد، بدین اساس هر نیروی واقعا ملی، ماهیتاً باید ضد استعمار و در نهایت ضد امپریالیسم باشد.

پس نیروهای ملی ما، اگر میخواهند ملی باشند، یکی از نیروهای بالقوه ای ضد تجاوز کنونی به حساب می آیند و باید خواست استقلال کشور را در برنامه و عمل شان بگنجانند و برای تحقق آن به شیوه های مقتضی عمل و مبارزه کنند. نیروی دموکرات بودن نیز اولین لازمه اش ضد استبداد بودن و اعتقاد داشتن به حق تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان بدون مداخله اجانب و نیروهای وابسته به آنها است.

وقتی برکشور و مردمی نیروهای وحشت آفرین تروریست جهادی - طالبی به دست اجانب و به زور پول و اسلحه اجانب تحمیل میشوند، و وقتی کشوری به زور توپ و تانک و هوا پیمای و راکت توسط اجانب اشغال میشود، دیگر حق تعیین سرنوشت مردم زیر پا گذاشته شده و به آن مردم استبداد روا داشته شده است. نیروی واقعاً دموکرات نه تنها نمی تواند و نباید به چنین ستمی تن در دهد که باید با آن بستیزد. اینجاست که امپریالیسم و متحدین عقب گرای تفنگ بدوش آن در تناقض ماهیوی با دموکراسی و نیروی دموکرات قرار میگیرند. لذا دشمنی امپریالیسم با نیروهای ملی دموکراتیک واقعی، دشمنی ذاتی و ماهیوی است و نیروهای ملی و دموکرات باید تصور اینکه از نطع چرکین امپریالیسم و متحدین مستبد و ضد دموکراتیک آن بوی دموکراسی به مشام شان میرسد، به دور بیاندازند. چون این نیروهای حاکم ماهیتاً و ذاتاً نمی توانند خود را با ارزش های دموکراسی دم ساز کنند. چه، در تطبیق دموکراسی هستی و وجود امپریالیسم و استبداد به خطرنابودی مواجه میشود.

پروفسور C. B. Macpherson اندیشمند کانادایی از دانشگاه تورنتو دموکراسی را چنین تعریف میکند:
“دموکراسی در معنای عام آن، یعنی فرصت های برابر برای همه، مشارکت بی قید و شرط انسانی در تعیین سرنوشت خود، و بالاتر از همه، رهائی انسان از قید سرمایه و فشارهای ناشی از آن که موجب “ناانسانی شدن” انسان است.” (49)

آیا میتوان تصور کرد که “سرمایه و استبداد” چنین ارزشهایی را بپذیرند؟ یعنی به مردم در همه زمینه ها حق برابر قایل شوند و حق تعیین سرنوشت بدهند و قید برده ساز سرمایه را از دوش انسان دور کنند؟ پس درینصورت معنی وجودی خودشان چه میشود؟ این ناممکن است. اینجا ست که نیروی دموکرات کشور، اگر معنی دموکراسی را میفهمد، نباید آنرا در حاکمیت مشترک امپریالیسم و استبداد بجوید، چون درین مُرداب به صدف دست نخواهد یافت. راه درست تحقق دموکراسی رفع اشغال و دفع سیطره استبداد است، و اینرا باید از در غلتیدن به دریای مردم و موج مبارزات سالم جُست. پس نیروهای ملی - دموکرات واقعی ماهیتاً استقلال طلب و دموکراسی خواه هستند و این خصایص آنها را در تقابل با امپریالیسم و نیروهای استبدادی قرار میدهد. این را امپریالیستها بهتر از نیروهای ملی دموکرات جامعه ما میدانند، به همین دلیل هم است که حتی به افراد توبه کاری که سابقه ملی - دموکرات بودن دارند، اعتماد نمی کنند.

وقتی از تقابل و مبارزه صحبت میشود، فوراً عده ای اتهام همسان و همسو بودن با فوندامنتالیستهای یاغی از سفره ارباب را به طراح نسبت میدهند و بی مهابا مُهر جنگ طلب و ماجراجو را نیز بر پیشانی اش میکوبند. اولاً که این عادت زشت تعمیم یافته ای خلقی پرچمیهاست که هر کسی را که همفکرشان نبود به اتهامی آلودند. دوماً این برخورد محصول تجارب تقابل و مبارزات ضد تجاوزی در هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی ها است. که عمدتاً شکل مبارزه، به مبارزه مسلحانه خلاصه میشد و مخالفت فقط جنگ معنی میداد، ولی به نظر من این برخورد میکانیکی و غیر علمی است. چون هر نیروی تحول طلب اشکال جد و جهد و مبارزه اش را متناسب با شرایطی وضع میکند که در متن آن قرار دارد. شورویها به ویژه عوامل خلقی - پرچمی شان با هر کس باخسونت رفتار میکردند و با کوچکترین سؤ تفاهم مخالفت، انسانها را به زندان می انداختند، شکنجه میکردند و بدون هیچ گونه اثبات جرمی به پولیگوتهای اعدام میفرستادند. در همچو جوی هیچگونه اعتراضی بدون سلاح ممکن نبود، لذا هر مخالفی باید مخفی میشد و جهت وصول به مراسم باید دست به اسلحه میبرد. از سوئی هم امریکا و متحدینش برنامه ریزی شده جنگ رادامن میزدند و نیروهای وابسته خود را تا دندان مسلح و بطور کامل تربیت نظامی میکردند چون هدف شان جنگ و تخریب بود. حال در کنار دوغول مسلح و بیرحم یعنی شوروی و متحدینش و امریکا و متحدینش و در هیاهوی بمب و راکت های شان چه صدائی را میتوانست کسی بلند کند. بناً در آن حالت شکل مبارزه مسلحانه يك شکل تحمیلی مبارزه بود که بر کلیه نیروهای مخالف رژیم خلق و

پرچم و مخالف تجاوز شوروی تحمیل شده بود. اکنون تجاوزگران شیوه دیگری را به کار می برند و با ابزار نرم و با تخریب و اغوا و زیست های رنگ آمیزی شده به استعمار کشوری پردازند. و دم از دموکراسی و آزادی بیان و آزادی احزاب و غیره میزنند.

در چنین حالتی نیروی منقد و معترض هم باید از کلیه شرایط ممکن تا آنجا که میسر است برای بیان حقایق و روشن ساختن مردم استفاده کند، تمام امکانات علنی را به خدمت بگیرد و در افشای نابسامانی ها، ناروایی ها، زد و بند ها، اهداف استعمارگرانه متجاوزین و ارائه ای خواستهای برحق مردم از طریق نشرات، میتنگها، تظاهرات، تشکل ها و . . . استفاده کند. ولی شرط عمده حفظ آرمان دموکراتیک، ترقیخواهانه و استقلال طلبانه است که ذاتاً در تقابل به وضع موجود قرار میگیرد.

غرض اینکه مبارزه را نباید فقط در یک شکل آن خلاصه کرد، آنهم پُرمشقت ترین و ناگزیرترین شکلش.

البته نگارنده هرگز به خود حق نمیدهد که به کسی رهنمود کاربدهد، هرکس خودش میدانند که متناسب با وضع خود و آرایش نیروهای جامعه چه شکل مبارزاتی و چه اشکال تشکیلاتی را برمیگزیند. چه همان گونه که افتخار مبارزاتی مربوط کسانی است که مستقیماً در آن مبارزه سهم داشته اند، مسئولیت مبارزه و تعیین اشکال و شیوه های آنرا هم همان قهرمانان به عهده دارند، نه کسانی که بالانشین اند و به اصطلاح “عقل چهل وزیر” دارند. عرایض بنده در بهترین وجه تدوین نسبی تجارب است در حدتوان خودم و پیشکش صمیمانه آن به پیشگاه مردم رنجدیده کشورم.

مبتنی بر این اصل از جمع بندی تجارب چندساله - بویژه سه سال اخیر - چنین نتیجه میشود که طی سالیان متمادی تا امروز فقط دو نیروی متشکل، مسلح و قدرتمند یعنی امپریالیسم (به شمول سوسیال امپریالیسم سابق) و وابستگی (نیروی اول) و فئودالیسم و تنظیم ها و تشکلات مسلحش (بحیث نیروی دوم) سرنوشت ما را رقم زده اند و در هرگونه تغییر و جابجائی قدرت هم جناحهای مختلف این دو نیروجا عوض میکنند. در “انتخابات” لویه جرگه ها و ریاست جمهوری هم همین دو نیرو اصل و اساس قرار میگیرند و مردم هم اگر باید رای بدهند، فقط یکی از این دو نیرو با جناح بندی هایش مقابل چشم مردم قرار میگیرد. توگویی در جامعه ما دیگر کسی وجود ندارد و یا توان تبارز از همه سلب شده است. تداوم این وضع ما را در دایره ی خطرناکی میاندازد که جز اتلاف منابع مادی کشور و زوال همه ارزشهای پسندیده انسان متمدن کشور، از جمله استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و . . . چیز دیگری در پیامدش ندارد. نیروهای ملی و دموکرات باید دریافته باشند که با این بی برنامه گی، پراکندگی تشکیلاتی و نبود یک خط رهنمود کاری فقط میتوانند وقت تلف کنند و در نتیجه گفتگوهای بی ثمر به تشنج اعصاب مواجه شوند و در نهایت هم تصور کنند که از آنها کاری ساخته نیست، بهتر است یا گوشه انزوا اختیار کنند و یا اینکه به دنبال یکی از دو نیروی حاکم ایزوله شوند. و این فرایندی است فاجعه بار که اگر از آن پیشگیری نشود هم اکنون شکل میگیرد.

نیروهای ملی دموکرات اگر بخواهند از این فاجعه جلو بگیرند، باید با تشکل بهتر و گسترده خود بدیل سومی را به وجود بیاورند که ملت در میان هیاهوی دونیروی قدرت، چشمش به نیروی سومی هم بخورد. همه ای نیروهای دموکرات خود را آزادیخواه، دموکرات و پایبند عدالت اجتماعی میخوانند. پس چرا دور همین محور نتوان تشکلات کوچک ناتوان را بخاطر کارائی بیشتر و به سود ملک و ملت و ایران و در بدر بسیج کرد و یک تشکل بدر بخوراز آن ساخت. شخصیت های که هم اکنون از گزند روزگار در بین نیروهای ملی دموکرات باقی مانده اند، از بهترین های جامعه ما هستند. هرگز در بین نیروهای عقبگرا به چنین شخصیت های توانمندی بر نمیخوری.

ما اگر از خصایل بد شخصیت نمائی کاذب و شخصیت زدائی ستیزه جویانه و ناحق و گروهگرایی های تنگ نظرانه بگذریم میتوانیم چهره های مطلوب، صادق، وطنپرست، مردم دوست و با دانش و با تدبیری را در بین گروهها و دسته

های مختلف نیروهای ملی دموکرات بیابیم که به حق شایستگی جلو داری بسیاری از کارها را دارند. باید با تکیه به اصل شایسته سالاری به دور شان حلقه زد و از ظرفیت های بالای شان در جهت تحقق آرمانهای مردم مظلوم و ستمکش افغانستان بهره گرفت. چقدر شرم آور است که نیروهای توانمند روشنفکر ملی دموکرات آلت دست نیروهای اشغالگر و یا عقبگرا قرار بگیرند و آنها همچون بازیچه ای از آن سوء استفاده کنند. بنأ ایجاد کمیسیونی از نمایندگان خبره و وحدت طلب کلیه نهاد ها و تشکلات ملی دموکرات غرض تدوین يك برنامه ای دموکراتیک همه جانبه مبتنی بر منافع اکثریت مردم افغانستان کاری است که همه نیروهای ملی دموکرات باید برای آن دست به عمل شوند. در محور این برنامه و آئین کاری مورد قبول همه، باید تشکل سرتاسری را بمثابه بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد و هم خود و هم مردم را از سرگردانی، بی برنامه گی و قحط شخصیت رهانید. آن بدیل به حیث يك نیروی منسجم با برنامه میتواند در تمام عرصه های ممکن با قدرت و توانمندی حضور بیابد. نمایندگان در پارلمان بروند و به حیث يك اپوزیسیون نیرومند، در تقابل آنچه نادرست و خلاف منافع مردم است موضعگیری روشن بکنند و طرحهای سالم خود را به گوش مردم برسانند. طی نشرات و محافل خود از دموکراسی دفاع کند و معنی و مفهوم آنرا به همه تفهیم کند تا از آن به عنوان يك روش معقول در زندگی بهره بگیرند و نگذارند حقوق دموکراتیک شان فدای نیرنگها و زورگوئی های اشغالگران و مستبدین شود. در اشاعه ای فهم درست از آزادی که شرط اولیه اش استقلال است، کار کند تا دیگران نتوانند بردگی را با پیرایش ناجور آزادی بر مردم تحمیل کنند. مفهوم عدالت اجتماعی را به مردم بگوید تا از تعابیر مبتذل و تفرقه افگانه قوم بازی و تجزیه ملت جلو بگیرند. چقدر مبتذل است که عده ای با سوء استفاده از کمبود فهم مردم حضور شخص خود در منابع قدرت را تامین عدالت اجتماعی میخوانند. با این خزعبلات باید مبارزه صورت بگیرد و کلمه عدالت اجتماعی به معنی حق برابر شهروندان بدون تعلق قومی، مذهبی، جنسی، منطقه ای و طبقاتی در همه عرصه ها به مردم توضیح شود و در راه تحقق آن مبارزه صورت بگیرد.

به همین ترتیب بدیل سوم در همه عرصه های ممکن زندگی به شیوه مقتضی عمل کند، درینصورت نفعش به همه میرسد و مردم سخنگوی رسمی خود را در وجود آن می یابند و آنرا مورد حمایت و پشتیبانی قرار میدهند. آنگاه است که حاکمیت هم دربر خورد به چنین نیروئی خود را با موج مردم طرف می بیند و از آن حساب می برد. این بدیل میتواند در آینده ها به اداره سالم جامعه، در صورت رسیدنش به حاکمیت نیز مطمئن باشد.

وقتی پای صحبت با نیروهای چپ کشور بنشینیم کلاً به دو برخورد مواجه میشوی. عده ای از نیروهای چپ بدین نتیجه رسیده اند که اعتقادات و باورهای پیشین شان در افغانستان زمینه عملی ندارد، و یا در مجموع در شرایط موجود در سطح جهانی آن بنیادهای فکری ضربه خورده اند و نمی شود آنها را به عنوان تئوری رهنما به کار گرفت. این عده برآنند که در افغانستان طبقه کارگر وجود ندارد، تشکل کارگری هم نمیتواند وجود داشته باشد. پس باید با طبقات و لایه های بینا بینی همذات و منحل شد و معتقد اند که چپ افغانستان فقط برای تحقق دموکراسی بورژوازی میتواند مبارزه کند. اینان اشکال علنی و قانونی کار و تشکیلات را در دستور کار شان قرار میدهند و کار و تلاش شان در حد شرکت در جرگه ها و ادارات و در نهایت پیوند زدن شان به سیاست علنی حاکم خلاصه میشود. این طیف چپ در حالت خاصی است. نه به طور کامل از گذشته اش میتواند ببرد، بعضاً از آن و شخصیت های به نامش سود هم میبرد، و نه هم بخاطر سابقه اش حاکمیت او را می پذیرد (ولی تاجائیکه دیده میشود برخی از افراد نام آن تا جاهای بالا رسیده اند). عده ای از همزمان سابق این گروه آنها را منحرف و تسلیم شده به امپریالیسم و ارتجاع میخوانند و معتقدند که تداوم چنین کاری احتمالاً خیانت به جنبش چپ و شهدای آنست.

گروهی دیگر از نیروهای چپ میگویند که از تجارب چندین ساله آموخته اند و در نتیجه افکارشان پخته تر شده است. این گروه شکست اتحاد شوروی و اردوگاهش را شکست سوسیالیسم نمی دانند و معتقد اند که سوسیالیسم در شوروی از سالهای 1960م به شکست مواجه شده و شوروی به کشور سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داده بود و عضوی از جامعه سرمایه داری بود. اینها ادعا می کنند که جنبش چپ افغانستان در تقابل با سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه کرده و در این راه زندانیها و قربانیهای فراوانی داده است، حالا چرا شکست دشمنی که جنبش چپ را به خون کشیده است، کسی باید به دامن جنبش چپ پاك کند. و میگویند ما که در مبارزه با این دشمن اولین شلیک ها را در کشور خود کرده ایم، شکست شوروی را پیروزی خود و خلق خود میدانیم و از این شکست به حقانیت راه و روش خود باورمند تر میشویم. گروه معتقد به چپ ادعا میکنند که انقلابات توده ای تا آنجا که مبتنی بر اصول خود توانسته عمل کند، نتایج درخشانی برای خلقها داشته است، و در اثبات این ادعا دو کشور بزرگ هند و چین را مثال میآورند.

میگویند هر دو کشور در زمان مستعمره بودن شان از شرایط مشابهی بر خوردار بودند، هر دو با نفوس زیاد، سرزمینهای پهناور، ملت‌های فقیر، گرسنه، بی خانه و زیرستم زندگی مشتقباری را بسر میبردند.

هند تحت رهبری حزب کانگرس ومهاتما گاندی به استقلال دست یافت و به قول غربی ها بزرگترین دموکراسی بورژوازی را در شرق به نمایش گذاشت. در هند سرمایه داران و ملاکان بزرگ هندی بر حاکمیت تکیه زدند و با تطبیق کامل اساسات اقتصادی سرمایه داری صدها ملیون انسان هند سالها بعد از کسب استقلال شان همچنان در فقر، در بدی، بی خانمانی و... بسر میبردند و حتی ملیونها انسان در کنار جاده ها و خیابانها زندگی و زاد و ولد می کنند و میمیرند ولی سرپناهی نمی یابند و در عوض چند خانواده سرمایه دار و زمین دار هند به نام راجه و کاپور و چوهدری ملیونر و ملیاردر شدند و زندگی های فرعون مانندی برای شان ساخته اند. این يك نمونه ای روشن حاکمیت دموکراسی بورژوازی است.

در پهلوی آن چین که تحت رهبری حزب کمونیست و مائوتسه دون به آزادی رسید. طی 15 تا 20 سال، به قول ادگار سنو خبرنگار امریکائی، اعلان کرد که هر کس در چین گدا و بی خانمان پیدا کرد، جایزه میگیرد. یعنی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست چین در مدت کوتاهی توانست به صدها ملیون انسان، نان، کار، سرپناه و شرایط اولیه زندگی را مهیا بسازد و سینه ای کشورش را از خاک بلند کند. این طیف چپ مدعی است که از مقایسه این دو مورد مشابه هر انسان به سادگی میتواند به برتری دموکراسی نوین نسبت به دموکراسی بورژوازی پی ببرد. و معتقد شود که دموکراسی نوین با تطبیق اصولش در خدمت مردم است و میتواند به خواستهای مردم پاسخ دهد و مشکل فقر و بی سرپناهی و بیکاری را در جامعه حل کند، در حالیکه دموکراسی بورژوازی و حاکمیت سرمایه فقر را بیشتر دامن میزند و به اعتراف رئیس بانک مرکزی آلمان فقیر را فقیرتر و سرمایه دار را سرمایه دارتر میکند.

چینی هامیگویند ما هزاران نمونه از فقر و فلاکت کشور های تحت حاکمیت سرمایه را در جهان می بینیم و ملیونها بار شاهد بحرانها، فروکشها و جنگ و خونریزی های دستجمعی و ویرانگری جهان در نظام سرمایه داری بوده ایم. اینها همه شکست سرمایه داری را به نمایش میگذارند. حاکمیت های طبقاتی سرمایه داری بدترین دکتاتور ها و فاشیستها، راسیستها و حتی قدرتمدارانی را که به نام آدمخوار معروف شدند در خود پرورانده است. چرا باید این همه را از دفتر عملکرد سرمایه نادیده گرفت و فقط به یکی دو نمونه انحرافی در سیستم های مردم گرا چسبید. اگر قرار است از تاریخ درسی بیاموزیم آن درس بما میگوید دیگر نظام سرمایه داری را به خود نخواهید که رسوائی اش از حد گذشته است.

این جناح چپ افغانستان در تحلیل اوضاع جاری کشور، معتقد است که افغانستان توسط نیروهای تجاوزگر به رهبری امریکا اشغال شده و هرگز مردم افغانستان نخواسته اند که کسی بیاید و کشور شانرا اشغال کند. در مورد سرنگونی طالبان هم چپی ها معتقدند، آنچنانکه آوردن طالبان و به حکومت رساندن طالبان صحنه ای بود که امریکا آنرا آراسته بود، برچیدن طالبان نیز پرده دیگر این نمایش است و امپریالیسم هم اکنون به نمایش دموکراسی در منطقه نیاز دارد. در مورد اینکه با آمدن پروژه های صنعتی و عمرانی میتوان کشور را تخنیکی ساخت. چپی ها میگویند که استعمارگران در طول تاریخ در جاهای مختلف بشیوه های مختلف عمل کردند، اگر در پلان شان سود بیشتر از صنعتی کردن کشور بدست بیاید، مقداری آنرا صنعتی میسازند، مثلیکه انگلیسها تا حدی در هند کردند، و اگر نفع شان در حفظ حالت موجود بود آنرا همچنان حفظ میکنند، آنچنانکه در افریقا کردند. این امر به اراده و خواست و منافع ملت تحت ستم صورت نمیگیرد. و تازه آنچنانکه گفتیم و در افغانستان نیز عملاً می بینیم، فقط در خدمت امپریالیسم و سرمایه دار و ملاک بومی قرار خواهد گرفت، نه در خدمت مردم و طبقات ستمکش آن.

با چنین استدلالی چپ معتقد است که هم اکنون امپریالیسم و فئودالیسم در زد و بند و تبنانی با هم به استعمار و استعمار کشور کمر بسته اند و در تمام ساحات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی و به قول آنها زیر بنائی و روبنائی سیطره و حاکمیت دارند. لذا هم اکنون از نظر چپ افغانستان، کشوری مستعمره است که هنوز در آن شیوه ای تولید فئودالی وجود دارد و حضور سرمایه جهانی آنرا مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی ساخته است. لذا امپریالیسم و فئودالیسم را چپ به حیث دشمنان عمده خلق افغانستان تشخیص میکند. بنابراین استدلال، طیفی از چپی ها معتقد اند که تضاد عمده در کشور ما هم اکنون تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم و فئودالیسم است و آنرا چنین فورمولبندی میکنند:

امپریالیسم + فئودالیسم =/= / خلق افغانستان

(جهت عمده ای تضاد) - تضاد عمده - (جهت غیر عمده)

و هم اکنون درین تضاد جهت عمده را (امپریالیسم + فئودالیسم) میسازد. با این عمده بودن جهت تضاد است که میگوئیم افغانستان مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی است.

به اساس این تحلیل امپریالیسم و فئودالیسم، اجزای يك جهت تضاد هستند که هم اکنون عمدتاً در همگونی قرار دارند، با دفع هر يك ازین اجزا خصلت جامعه نیز دگرگون میشود. مثلاً اگر شما مسئله حضور امپریالیسم را از کشور دفع کنید، مستعمره بودن را حل کرده اید و اگر دست امپریالیسم و فئودالیسم را از حاکمیت کشور کوتاه کردید دیگر افغانستان کشوری آزاد است که به مردم آن تعلق میگیرد. آنگاه ست که مردم بر سر نوشت خود حاکم میشوند.

در مورد تصادماتی که نیروهای خارجی مستقر در افغانستان با گروههایی از بنیادگرایان دارند نظر چپی ها بر اینست که این مسئله مربوط به همگونی و مبارزه اضعاد میشود. بخشی از نیروهای بنیادگرا هم اکنون منافع خود را با موجودیت و حضور امپریالیسم در کشور می بینند لذا با آن در همگونی زیست میکنند و مشترکاً به غارت مردم ما مشغول اند. بخشی دیگر با این حضور و سیطره از سهم شان کاسته شده و لذا همگونی به مبارزه تبدیل شده و اینجا و آنجا تصادماتی به وجود میآورد. این يك مسئله طبیعی در درون تضادها است و به کسانی که این مسایل را می فهمند هیچ سردرگمی ایجاد نمیکند. چون قانون همگونی و مبارزه اضعاد را می دانند.

در مورد اینکه در لحظه کنونی عده زیادی از مردم و حتی روشنفکران، حضور خارجی ها را در کشور می پذیرند و لازم می بینند، و از جانب بنیادگراها احساس خطر میکنند با این حال چگونه میتوان گفت تضاد با امپریالیسم و فئودالیسم یکسان عمده است، در حالیکه مردم از بنیادگرایان ترس و نفرت بیشتر دارند و آنرا خطر ناکتر می بینند. چپی ها میگویند، این مسئله مربوط به انتاگونیسیم میشود که شکلی از مبارزه اضعاد است. بدین معنی که گاهی بنابر عواملی در مبارزه

اضداد، انتاگونیسم خود را آشکار میسازد و زمانی میشود که این انتاگونیسم آشکار نیست. مثلاً در زمانیکه خلقی - پرچمی ها به قدرت بودند، نسبت ستمی که بر مردم روا داشتند، مردم با آنها در انتاگونیسم آشکار قرار گرفتند و از بین بردن شان در دستور روز قرار گرفت. در آن لحظه اگر یادتان باشد مردم با نیروهای مسلح مقاومت، حتی با همین فوندامنتالیستها همکاری میکردند. معنای این مسئله چنین است که علیرغم تضاد اساسی منافع مردم با فوندامنتالیستها، در آن مقطع انتاگونیسم آن آشکار نبود، برعکس تضاد با خلقی - پرچمی ها انتاگونیسم خود را آشکار ساخته بود. ولی حالا برعکس شده، انتاگونیسم در تضاد خلق با فوندامنتالیستها تبارز آشکار دارد. عاملش هم ظلم و ستم بی حدی است که جهادیهها در دوران حکومت و جهاد شان بر مردم روا داشته اند و لذا هم اکنون ترس از حاکمیت دوباره شان، حتی انتاگونیسم مردم ما را با امپریالیسم پنهان ساخته و به همگونی بدل کرده است. اما این تغییر و تبدلات مقام انتاگونیسم در کیفیت تضاد اثر ندارد. تضاد عمده کماکان همان تضاد خلق با امپریالیسم و فوندالیسم است. چه بسا که روزی همگونی موقت موجود با امپریالیسم نیز به مبارزه تکامل کند و ما شاهد تبارز آشکار انتاگونیسم آن باشیم.

در مورد اینکه آیا چپی ها با چنین تحلیل و تشخیصی هم اکنون شعار جنگ آزادیبخش را مطرح میکنند؟ چپی ها میگویند که جنگ عالیتزین شکل مبارزه سیاسی و آخرین راه حل جبری مسایل است. زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند میکند که مطمئن شود اولاً راه دیگری نیست و دوماً اکثریت مردم آنرا میپذیرند و از آن حمایت میکنند. هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده و ویرانی های زیادی را امپریالیستها و فوندامنتالیستها در جنگ های ویرانگرشان بر کشور ما تحمیل کرده اند، طرح شعار جنگ مسلحانه به مثابه يك تاکتیک روز، طرح بسیار احمقانه ایست که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند. از نظر چپ جنگ توده ای به عنوان يك ستراتیژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند و نه اینکه هم اکنون آنرا بکار بگیرد. چپی ها میگویند، دیگران برای تحقق اهداف شان چه میکنند؟ چه نیرویی را سراغ دارید که وقتی به اهدافش از طریق مسالمت نرسیده به جنگ متوسل نشده است؟ مگر هم اکنون ما شاهد خونبارترین جنگ ها توسط امپریالیسم جهانی نیستیم؟ چرا باید اینچنین توطئه گرانه نیروهای چپ را جنگ طلب خواند؟ در همین جامعه ای خودما بدترین جنگ هارا طرفداران مبارزه مسالمت آمیز (پرچمی، خلقیها) و اسلام گرایان راه انداختند ولی با آنهم چپ را متهم به قهر آمیز بودن میکنند. حال دیگر همه میدانند که اتهام جنگ افروز و وابسته را نباید به چپ نسبت داد.

پیرامون اینکه چپی ها چگونه مبارزه شانرا پیش میبرند، طیفی که به آرمانهایش وفادار است میگوید بدون داشتن يك تشکل منسجم و منضبط، انجام هیچ کاری در سیاست مقدور نیست. این تشکل نمی تواند بدون اعتقاد به آرمان و مبارزه و با ترکیب نامتجانس در پیشبرد مبارزه توفیقی بدست آورد. لذا به اعتقاد چپ باورمند، ساختن يك تشکیلات کارآ و وظیفه محوری است. تحت رهبری این تشکیلات و در پیوند به آن است که میتوان نهادهای مختلف دموکراتیک و توده ای را به وجود آورد و در تمام ساحات کار حضور فعال یافت. این طیف چپ به دموکراتیک بودن حاکمیت باور ندارد و لذا هرگونه تبارزات بیجا و علنیگری را مردود می شمارد و معتقد است که نباید همه چیز و همه کس را در دسترس نیروهای امپریالیستی و یا ضد دموکراتیک متحد آن قرار داد. اینها نمونه های به قول خودشان از علنی گری های احزاب مختلف را در ایران، مثل حزب توده، حزب رنجبران، چریکهای فدائی، پیکار، مجاهدین خلق و حتی نیروهای ملی مذهبی . . . را مثال میدهند که در آغاز حاکمیت رژیم خمینی و در فضای باز آن ذوق زده شدند و همه چیز را بیرون دادند، اما بعد ضربت خوردند و تاحالا هم قادر نشدند آن ضربات را جبران کنند. یا نمونه از اندونیزی میدهند که انقلابیون آن تاوان علنی گری خود را يك ملیون شهید دادند و کشورهای دیگر.

با اینحال این چپیها کار دموکراتیک را می پذیرند و بر هدفمند بودن و برنامه داشتن آن تاکید میکنند. چپی ها میگویند مسایل زیادی را به عنوان خواسته های دموکراتیک میتوانند ارائه کنند و برای آن از کانالهای مختلف مبارزه کنند. مثلاً

خلع سلاح، تامین امنیت، جدایی دین از دولت، آزادیهای دموکراتیک و مدنی شهروندی، حق بیان، حق تشکیل اتحادیه ها و احزاب، داشتن نشرات آزاد، آزادی عقیده، حق تساوی زن و مرد، حق داشتن و تامین کار برای همه، حق بیمه صحتی، بیمه بیکاری و تقاعد، بیمه اجتماعی، حق کار 40 و یا حتی 35 ساعت در هفته، رخصتی های بامعاش برای کارگران و کارمندان، حق داشتن زمین برای دهقانان، تامین خانه و سرپناه برای بیخانان ها، پرداخت حقوق و معاش کافی برای کارگران و مامورین پائین رتبه که کمتر از تامین نیازمندیهای شان نباشد. تامین شرایط مجانی تحصیل و آموزش در تمام سطوح و تامین محصلین و دانش آموزانی که از راه دور می آیند در خوابگاهها با شرایط مساعد و . . . به عقیده چپ مبارزه در جهت برآورده شدن این حقوق مردم مبارزه دموکراتیک است و باید در آن شرکت جست و برایش ابزار مناسب دموکراتیک را تهیه کرد. در مسایل دیگری مثل پارلمان و جرگه ها و غیره نیز میتوان نماینده فرستاد، اما با برنامه روشن و موضع انتقادی از همه نابسامانیها و افشای زویندها و خورد و بُردها و سیاستهای ضد مردمی حکام وقت.

گفته میشود که عده ای از چپی ها با هرگونه کار دموکراتیک مخالفت میکنند و آنرا همسوئی با ارتجاع و امپریالیسم میخوانند. ولی عده دیگر چپی ها برخورد فوق را برخوردی خشک و مجرد میدانند و استدلال میکنند که گروه فوق در متن جنگ مسلحانه سیاسی شده اند و تجربه شان فقط در مخفی بودن و جنگ مسلحانه علیه دشمن خلاصه میشود لذا چیزی غیر از آنرا نمی پذیرند. درحالیکه هرگز مقدر نیست يك گروه مبارز از آغاز پیدایش تا رسیدن به حاکمیت فقط جنگ مسلحانه بکند.

تاریخ مبارزات جهان ملامال و سرشار است از اشکال مبارزات اتحادیوی کارگری، دهقانی، دانشجویی، صنفی و هكذا فرکسیونهای مبارز پارلمانی. و بسیاری از انقلابیون جهان در موسسات و نهادهای خصوصی و یادولتی کار میکردند، کارگر بودند، محصل بودند مامورپائین رتبه بودند، اساتید دانشگاهها، معلمین مکاتب بودند، دکتر و انجینر، وکیل و قاضی و رونسای ادارات بودند و هستند. این چه تفکری است که یا جنگ مسلحانه و یا هیچ، یا مبارز حرفه ای و یا هیچ؟ این تفکر انحرافی است و نمی تواند به منافع مردم سازگار باشد و از واقعیت زندگی به دور است.

نیروی چپی که خود را اصولی میدانند معتقد است که باید از تمام اشکال کار متناسب با شرایط بهره گرفت و در هر جاییکه هموطنان ما جمعی دارند باید حضور یافت و خواسته ها و تمنیات مردم را جهت داده و منظم ساخت و در جهت بر آوردن آن صادقانه به مردم یاری رساند و آنها را همراهی کرد. هنرمبارزه در اینست که خواست مردم را در نظر گرفته و آنرا تنظیم و فورمولبندی کرده و از آن رهنمود کار استخراج شود و این اصل را چپی ها اصل از توده به توده میگویند، از نظر چپی ها مهم اینست که نیروهای آگاه به دنباله روی از حوادث خود بخودی درنغلطند و یا اینکه در هیاهوی دموکراسی گوئی های طبقات حاکمه منحل نشوند. نه اینکه واقعیات را نادیده گرفته و از آن بجهند. چپی ها میگویند همه این مسایل را يك تشکیل منضبط و دلسوز با رهبران خبره که فقط در جهت تامین منفعت مردم کار میکند و به هیچ نیروی ستمگر داخلی و خارجی وابسته نیست باید رهبری کند و این تشکیلات رهبری کننده را باید حتی المقدور از ضربت پذیری حفظ کرد.

این بود برداشتها، برخوردها و راه حلهای مختلفی که طیف های مختلف اجتماعی مطرح میکنند. کوشش نگارنده بر آن بوده تا به دقت به افکار اقشار و گروههای مختلف اجتماعی گوش داده و آنرا با امانتداری بازتاب دهد. معنی دموکراسی هم همینست که همه حرف دل شانرا بزنند و آنچه میدانند و میخوانند بگویند تا شنونده و خواننده بتواند از کنار هم گذاشتن افکار و استدلالات، معقول ترین و بهترین آنرا برگزیند. نه اینکه از دموکراسی دم بزنیم، ولی همینکه نظری مخالف میل مابود به بهانه ای اینکه این چپ است و آن راست، خوبیها و معقولیتها را هم نادیده بگیریم. از نظر نگارنده هر شهروند افغانستان حق دارد متناسب با فهم و درک خود، مسیر فکری سیاسی و مبارزاتی خود را تعیین کند،

آنچنانکه در زندگی شخصی این حق را دارد. هیچ کس نمیتواند مدعی شود که جز آنکه من می اندیشم دیگر همه خطا است. و یا اینکه با هر مخالفی مَهْرِي از اتهام داشت و آنرا بر پیشانی اش کوبید و یکی را چپ گفت و دیگری را راست و بدون دلیل نفی و رد کرد. شرط اصلی اینست که عمل و نظر شهروند در تقابل با منافع مُلک و ملتش قرار نگیرد. اگر چنین شد باز مردم قضاوت شانرا میکنند و به چنین کسانی پاسخ دندان شکن میدهند، مثلیکه به خلقی - پرچمی ها دادند، به جهادی ها و طالبان دادند و به دیگران نیز خواهند داد. واقعیات زندگی هم اکنون گویاتر از آنند که بشود کسی آنرا ماست مالی کند. اشغالگر علناً کشور ما را اشغال و چون اختاپوس در همه ابعاد زندگی خود را پهن کرده است، لاشخواران فرصت طلب نیز از پیکر زخمی و به خاک افتاده کشور تکه و پاره میدزدند، مستبد استبداد میکند، وابسته علناً معاش بگیر و مدافع ارباب خارجی است، سازشکار علناً در سازش بسر میبرد، آنانیکه از منافع مردم چون زالو تغذیه میکنند، مشخص اند. فقر، گرسنگی، بیخانمانی، بیکاری، بیماری، افتراق و بلاهای ازین قبیل در جامعه بیداد میکند و در چنین حالتی حاکمان خارجی و داخلی در کشور مصروف تامین منافع خود هستند، ما در چنین شرایطی بسر میبریم. راههای نجات را هم از نیروهای مختلف می شنویم و تطبیق و نتایج آنرا هم آزموده و در عمل می بینیم. رسالت عنصر رسالت مند اینست که از این گیرودار، سجایا را برگزیند، از کمبودها درس بگیرد و بر محسنات بیافزاید، فقط با کار پیگیر دسته جمعی سالم فرزندان دلسوز این سرزمین است که میتوان شاهد صلح عادلانه و پایدار، آزادی، رفاه، ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را در آغوش کشید و به امید آنروز.

منابع:

49 - سه چهره دموکراسی - نوشته مک فرسن

50 - صفحه معلوماتی انترنیتی CIA درباره افغانستان

51 - رسانه های گروهی و مصاحبه ها

52 - قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

53 - قانون انتخابات

پایان